

میان‌رهیافتی در بازتیین مردانگی/زنانگی

صابر اکبری خضری^۱

جهان و جامعه حاصل ترکیب دو نیروی متکامل اند؛ عنصر مردانه و عنصر زنانه که در تفاوت و پیوند با یکدیگر معنا می‌یابند؛ البته این دو نیرو، دو شکل ایده آل هستند، دو نوع ناب^۲، نه دو واقعیت بیرونی یا نه حتی دو مفهوم قابل تطبیق به مصادیق خارجی نظیر مرد و زن. هدف از طرح ریزی این دو نیرو، تقسیم جهان به دو بخش نیست، بلکه همان طور که گفته شد بازیابی دو صورت ذهنی برای شناسایی هستی است؛ بنابراین مرد در بیرون، وجوه مردانه و وجوه زنانه دارد و بالعکس. در واقع هر چیزی در بیرون ترکیبی از این دو مولفه است؛ این همان تعبیری است که یونگ از «آنیما»^۳ و «آنیموس»^۴ دارد؛ آنیما، تجسم گرایش‌های وجودی زنانه در مرد است. آنیموس، عبارت است از ته‌نشست همه تجارب از مرد در میراث روانی یک زن. یونگ این مفاهیم را در نظام آرک‌تایپ (کهن‌الگو)‌های خود بسط می‌دهد و می‌توان (باید) این الگو را درباره مفاهیم نوع ناب گونه مردانگی/زنانگی در جامعه نیز به کار بست.

یکی از مهم‌ترین ریشه‌های معرفتی فرودست دانستن و فرودست ساختن زنان، دوگانه فاعلیت/انفعال و هم‌تراز دانستن آن با دوگانه مردانگی/زنانگی است. این فهم در طول تاریخ بسط پیدا کرده و ساختارهای اجتماعی، معرفتی مختلفی را شکل داده که براینده همه آنان نسبت دادن آشکار یا پنهان نوعی ضعف/انفعال به زنان و زنانگی است. منشأ قائل شدن به چنین معنایی برای زن و زنانگی، نگرش خاصی به بدن و رابطه جنسی است؛ در این نگرش مردانه، زن از بُعد نداشتن نسبت به مرد تعریف می‌شود، نداشتن دستگاه تناسلی مردانه. پس با الگوی دوگانه «اصل و فرع» مواجهیم؛ زنان، گویی شبیه معلولین، نقصی دارند یا به عبارت دیگر فاقد کمال لازمی هستند. در واقع مرد چیزی دارد و زن ندارد، این تصور ایستا و ذات‌گرایانه از مردانگی و زنانگی است و امتداد یافتن این فهم از رابطه جنسی برداشت می‌شود؛ بدین صورت که رابطه جنسی نیز به کنش‌گری و فاعلیت مرد و پذیرش و انفعال زن

^۱ کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات / mosafer.rezvan@gmail.com / تاریخ نگارش اولیه: اواخر خرداد ۱۴۰۰ ه.ش

^۲ در اینجا مقصود، ایده آل تایپ وبری است، یعنی بازسازی مفهوم بر اساس روابط درونی اجتماعی آن و فارغ از هرگونه ناخالصی؛ تأثر و پیوند بیرونی.

^۳ روح مردانه زنان

^۴ روح زنانه مردان

تعریف می شود؛ فلذا مردانگی یک پیروزیِ سلحشورانه تمام عیار و زنانگی یک باختِ نرم ناگزیر است.^۵ این فهم باعث روا داشتن سلطه و تبعیض مردانه خواهد شد.

اما اشکال این فهم و تقسیم بندی چیست؟ مسئله اینجاست که ادعای یافتن حقیقت و اعتبار معرفتی را داریم که علیه نیمی از حقیقت و معرفت است. چنان که نیچه ما را نسبت به این احتمال هشیار می کند: «اما اگر حقیقت زن بود چه؟! آیا این ظن نخواهد رفت که فیلسوفان همگی تا بدان جا که اهل جزمیت اند، در کار زنان سخت خام بوده اند؟! آن جدی بودن هولناک، آن پيله کردن نابهنجار که بنا به عادتشان تاکنون به این شیوه سراغ حقیقت رفته اند، مگر همه وسایلی ناشیانه و نامناسب برای نرم کردن دلِ یک زن نبوده است؟! و شکی نیست این زن را تا کنون به چنگک نیاورده اند...»

این تصور باید اصلاح شود. نمی توان و نباید مردانگی را برابر «داشتن» و زنانگی را برابر «نداشتن» قلمداد کرد، بلکه مرد به گونه ای «دارد» و زن به گونه دیگری؛ پس در اینجا با دو «داشتن» متفاوت مواجهیم، نه «داشتن» و «نداشتن»؛ زنانگی برابر است با شکلی خاص از فاعلیت و کنش گری، چنانکه مردانگی نیز شکلی خاص از فاعلیت و کنش گری است. بنابراین دو گانه های جدید ما فاعلیتِ زنانه/فاعلیتِ مردانه در برابر انفعالِ زنانه/انفعالِ مردانه است؛ نه این که فاعلیت به مردانگی و انفعال به زنانگی نسبت داده شود، بلکه انفعال نیز می تواند صورت مردانه یا زنانه داشته باشد، چنانکه فاعلیت. هستی با تکامل و اتحاد این دو کنش گری و فاعلیت است که بقا یافته و به مقصدی حرکت می کند؛ رابطه صحیح جنسی تجلی پیوند و اتحاد دو نیروی هم عرض و متکامل هستی است که به سرانجام می رسد و میان کنش^۶ دو نیرو، غایت مند است و تولد را به وجود می آورد.^۷ فرزند یا مولود حاصل کنش گری هر دو نیرو به شکل برابر هستند و در آن اصل و فرع وجود ندارد. نکته قابل تأمل این که فرزند و ولادت، نتیجه دو زن و مرد نیست، زن و مرد تا قبل از این که به تولید برسند، «زن» و «مرد» هستند و تنها به شرطی می توانند تولید کنند و خود را در هستی امتداد دهند، که از «دو» تبدیل به «یک» شوند. درست در همان لحظه ای که متحد شده و دویشان از بین برود و هر کدام در دیگری محو شوند، گویی در همان لحظه تبدیل به

^۵ بی سبب نیست که «توسعه» را نیز مردانه تلقی کرده اند، چرا که توسعه نیز بر مبنای همین نظم مرکز/اصل/متن در برابر پیرامون/فرع/حاشیه سامان می یابد و به عبارت دقیق تر خود این نظم را ایجاد می کند.

^۶ interaction

^۷ برخلاف رابطه نرمال، رابطه مقعدی یا دهانی دقیقاً معنایی برخلاف توضیحات پیشین دارد، رابطه ای یک طرفه، غیرانسانی و مبتنی بر نفی دیگری یا پذیرش آن به عنوان پیرامون/حاشیه/ضعیف/درجه دو یا ... که عملاً تفاوتی با نفی او ندارد.

موجودی جدید می شوند که این موجود جدید، می تواند تولید کند و خود را در قالب این تولید و تولد، امتداد بدهد.

باید توجه داشت بین دو مفهوم مردانگی/زنانگی، خطی تقسیم کننده وجود ندارد، یعنی آن ها دو مجموعه جدا با اجزایی متفاوت نیستند، بلکه مردانگی و زنانگی شبیه دو مجموعه با نقاطی یکسان و انتظام و سیری متفاوت اند. رئوس در هر دو مجموعه یکی است؛ نقطه عزیمت، نقطه پایان و سیری که در مابین طی می شود، متفاوت است.^۸ ایده آنیما و آنیموس می خواهد به همین نکته اشاره کند. در برابر مرزبندی های متعینی که خطی غیرقابل عبور بین دو نیرو می کشد و هر خصوصیت را به صورت مکانیکی به یکی از این دو نیرو نسبت می دهد، طرح یونگ با قائل شدن روح زنانه برای مردان و روح مردانه برای زنان، این فاصله را طی کرده و الگوی سیال و منطبق تری ارائه می کند که در آن معنای مردانگی و زنانگی، نه با تفاوت در داشتن و نداشتن برخی مولفه ها، بلکه با انتظام و روابط متفاوت میان مولفه های یکسان مشخص می گردد.

عصر سرمایه داری، عصر زنانگی^۹ است؛ با غلبه عنصر زنانه، عنصر مردانه طرد و نفی می شود و دقیقاً از همین لحظه فقدان، جستجو و تلاش برای بازیابی آن به صورت ساختاری-همگانی آغاز می شود، پس با غلبه عنصر زنانه و همگانی شدن آن، مردانگی به دلیل دور از دسترس بودن از طرفی و مورد نیاز بودن جهت تکامل از طرف دیگر، به مثابه برگ برنده در نظر گرفته می شود؛ بنابراین سرمایه داری نه تنها علیه مردسالاری نیست، بلکه به وسیله روح زنانه خود، مردانگی را در جایگاهی والا قرار می دهد. با طرد و نفی عنصر مردانه، عنصر زنانه نیز معنای خود را از دست داده و به مثابه یک دالّ تهی از معنا در می آید؛ چرا که در نظام مفهومی ذهنی-زبانی، معنای هر دالّ از روابط معنایی آن با دال های دیگر -خصوصاً رابطه تقابلی دوگانه- به دست می آید.^{۱۰} بنابراین اصالت قائل شدن یا نفی هر کدام از این دو رکن یا نفی اساس این دوگانگی، موجب اختلال در تعامل این دو نیرو و فروپاشی نظام مفهومی ایستاده ای خواهد شد که تا قبل آن وجود داشت. برخلاف ادعای پساساختارگرایی، نفی اساس دوگانه، رسیدن به نوعی وحدت را نتیجه نمی دهد، بلکه باعث معلق بودگی و رها شدن، و در نتیجه بی ترجیحی و بی معنایی می شود.

^۸ چنین نیست که مردانگی صرفاً شامل X و زنانگی شامل Y باشد، بلکه مردانگی و زنانگی شامل X و Y اند، در یکی از X به Y می رسیم و در دیگری از Y به X.

^۹ در اینجا منظور از زنانگی، زنانگی به روایت سرمایه داری یعنی تسلیم پذیری در ملبگی و میل به نمایش، مصرف و تنوع (در برابر میل به تولید و تعهد) است.
^{۱۰} تعرف الاشياء باضدادها؛ چیزها با دیگری شان شناخته می شوند.

این ایده اساساً منشائی الاهیاتی دارد؛ پروردگار متعال در قرآن کریم می فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (ذاریات، ۴۹) ما هر چیزی را از دو زوج آفریدیم شاید شما متذکر شوید. «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (یاسین، ۳۶) منزّه است کسی که تمام زوجیت ها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند و از خود آنان و از آنچه نمی دانند. مبنای فرمی خلقت (انتظام)، زوجیت است، بنابراین فقط در حالت زوج بودگی است که چیزها بروز و ظهور خلقی دارند. زوجیت نقطه فرضی ابتدایی خلقت است و درست در مرتبه بعدی، این رابطه دوگانه، به رابطه ای سه وجهی تبدیل می شود و زوجیت باعث تولید و حرکت خلقت می شود. نکته مهم این که نمی توان گفت دو رأس وجود دارد و رأس سومی افزوده می شود؛ بلکه با افزوده شدن رأس سوم، دو رأس پیشین نیز معنایی جدید و متفاوت می یابند؛ فلذا مرد/زن در قالب پدر/مادر باز تولید می شوند. پس در رابطه زوجیت، این فقط مولود نیست که به وجود می آید، بلکه خود زوج نیز تبدیل شده و تولّد می یابد. به عبارت ساده در هر تولید مثل، هم فرزند، هم پدر و هم مادر متولّد می شوند. اگر می خواهیم الگویی برای تبیین جهان طرح ریزی کنیم، باید این دو نیرو را حتماً و الزاماً در پیوند با نتیجه برهمکنششان در نظر بگیریم، نه یگانه، منفرد و ایستا. بنابراین عملاً این پدر و مادر هستند که در هستی وجود دارند نه مرد و زن که در رابطه جنسی بین زن و مرد بازنمایی می شود.

لازمه زوجیت رو به دیگری داشتن است و اینجاست که عشق شکل می گیرد. زوجیت مقصدی دارد که فرزند است، پس سرشار از معنا و حس است، برخلاف خودارضایی که رو به خود است و معنایی ندارد و باطل است، هم چنان که رابطه با همجنس مقصد و نتیجه ای ندارد، معنای آن همان میل بالذات است و این صرفاً «میل» که مقصدی ندارد، ضد معناست. عشق در همجنس گرایی به میل ختم می شود نه مقصد و معنا؛ همجنس گرایی یا خودارضایی به پیش نمی رود، نمی تواند حرکت ایجاد کند و هر چیزی که به پیش نرود، در خود فرو می رود.

امتداد خانواده و نقش ها و کارکردهای آن در سطحی وسیع تر و در ارتباط با سایر خانواده ها، جامعه را شکل می دهد؛ به عبارت دیگر جامعه به نوعی بازتاب خانواده و مناسبات آن در افقی دیگر است. رابطه پدر و مادر در خانواده به شکل پدرانگی و مادرانگی در جامعه امتداد پیدا می کند. خطایی که در چنین موضعی اتفاق می افتد، این است که تعریف مادرانگی/زنانگی در سطح خانواده را مبنا بگیریم و آن را با تعریف پدرانگی/مردانگی در جامعه مقایسه کنیم. خطای رایجی که امروزه بسیار ذکر می شود، این که اولویت زن (مادر) را خانواده در نظر بگیریم و در نتیجه آن را متعارض با بازتولید اجتماعی خانواده یعنی جامعه در نظر بگیریم. در این انگاره خانواده

و جامعه رو به روی هم هستند نه در امتداد هم، بنابراین مرد و زن باید بین این دو یکی را برگزینند و طبیعتاً به علت سابقه تاریخی، مرد به جامعه (دیگری خانه) و زن به خانه (دیگری جامعه) نسبت داده می شود.

اگر می گوئیم کمال زن مادر شدن است، پس باید بگوئیم کمال مرد نیز پدر شدن است، بنابراین نه تنها اولویت زن (مادر)، بلکه اولویت مرد (پدر) هم باید خانواده باشد. خانواده حاصل میان ذهنیت و میان متنت^{۱۱} این دو است که در ادامه مسیر تعاملی و تکاملی این دو نیرو و امتداد این دو خط، در سطحی دیگر (و نه در موضعی دیگر)، جامعه را شکل می دهد. پدر و مادر باید در خانواده و در جامعه تعامل کنند، و گرنه اصلاً خانواده و جامعه به تنهایی شکل نمی گیرد؛ حضور پدر در خانواده و جامعه باید پدرانگی داشته باشد، و حضور مادر در خانواده و جامعه باید همراه مادرانگی باشد.

این که می گوئیم حضور پدر باید پدرانگی داشته باشد، به این معنا نیست که نباید مادرانگی داشته باشد، بلکه نقطه عزیمت و تأکید را مشخص می کند، و همان طور که گفته شد، هم پدر باید خصوصیات مادرانه کسب کند و هم مادر، خصوصیات پدرانه؛ این امتداد همان بحثی است که یونگ مطرح می کند، آنیما و آنیموس، یعنی وجوه مردانه زنان و وجوه زنانه مردان که باید تربیت شود و تکامل یابد. پدرانگی یعنی مورد تکیه قرار گرفتن توسط دیگری؛ مادرانگی یعنی از خود گذشتن برای دیگری؛^{۱۲} نقش زنانگی ایجاد بستر امنیت، آرامش، ثبات و سکون؛ و نقش مردانگی قوام بخشی است. قدرت زنانه افقی و قدرت مردانه عمودی است.

^{۱۱} متن، هر اثر متجلی شده ذهن است که واجد معنا و مفهوم است و خواننده می شود، یعنی برداشتی از آن صورت گرفته و معنایی در ذهن خواننده خود خلق می کند، بنابراین متن، هر گونه تجسد عینی و امتداد ذهن از طریق نشانه ها و کنش ها در جهان محسوسات است.

^{۱۲} والدین برای فرزند محل امنیت هستند، او را به دنیا آورده اند، می توان به آن ها تکیه کرد و حتی از خود برای تو می گذرند. بنابراین اولین تصویر مفهومی خدا در ابتدای کار برای کودک در برخورد والدین بازتولید می شود.